

## فتوحات عربی - اسلامی از نگاه دیگران

مروری بر کتاب «فی سبیل الله: فتوحات عربی و تکوین حکمرانی اسلامی»  
اثر رابرت هیلند

زهیر میرکریمی

رابرت هیلند (متولد ۱۹۶۶) دانش‌آموخته دانشکده مطالعات شرقی دانشگاه آکسفورد و استاد تاریخ خاورمیانه در دوران باستان متأخر و اسلام آغازین در دانشگاه نیویورک است و پژوهش‌هایش بر بررسی دوران اسلام آغازین تمرکز دارد. او در کتاب «فی سبیل الله: فتوحات عربی و تکوین حکمرانی اسلامی» (۲۰۱۵) به دنبال ارائه پاسخی به این پرسش است که چگونه عرب‌ها توانستند در زمانی نسبتاً کوتاه سرزمین‌های گسترده‌ای را فتح کنند. هیلند، برخلاف روایت‌هایی که در منابع عربی و اسلامی درباره فتوحات یافت می‌شوند، این مجموعه از پدیده‌های مهم تاریخی را در زمینه و زمانه دوران باستان متأخر تبیین و تفسیر می‌کند. او نقش دین و باورهای اعتقادی را در فتوحات نادیده نمی‌گیرد اما عوامل سیاسی، جمعیتی، اجتماعی، مذهبی، و اقتصادی دیگری را که در فتوحات عربی مؤثر بوده‌اند برجسته می‌کند. هیلند همچنین برای ارائه گزارشی تاریخی از فتوحات، متون و منابع تاریخی متقدم‌تر را بر منابع متأخر اسلامی و عربی رجحان می‌دهد. دستاورد این رویکرد و روش متفاوت در بررسی فتوحات عربی کتابی است که بعضی از باورهای رایج و غالب را درباره این پدیده مهم تاریخی به چالش می‌کشد. هیلند در این کتاب نشان می‌دهد که محمد و پیروانش با فتوحات جهانی نو خلق نکردند، بلکه جهانی را که در فتوحات یافته بودند بازسازی کردند.



«پیامبری عربی در سرزمین عربستان ظهور کرد. موعظه‌هایش در سال‌های پایانی زندگی‌اش یا اندکی پس از درگذشت‌اش با سرعت سرسام‌آوری از سرزمین محل تولدش به دست سربازان و پیروانش به همه‌ی خاور نزدیک رسیدند. عرب‌ها همه‌جا در نبرد با ایرانیان و رومیان پیروز شدند و غیرعرب‌ها همه‌جا شکست خوردند، یا به دین تازه درآمدند، یا کشته شدند. در نهایت، حکمرانی یک‌دست و فراگیری در سرتاسر سرزمین‌های فتح‌شده برقرار شد: حکمرانی اسلامی.»

این عبارات خطوط کلی روایت‌هایی‌اند که در متون تاریخی اسلامی و عربی درباره‌ی فتوحات عربی به‌وفور می‌یابیم. قدیم‌ترین متون باقی‌مانده از منابع عربی و اسلامی درباره‌ی فتوحات منسوب به سده سوم هجری است. با اینکه نویسندگان این دسته از منابع عربی و اسلامی ادعا می‌کنند که از منابع متقدم‌تری برای نگارش این متون بهره برده‌اند، اما بی‌تردید آن‌ها را در راستای تطبیق دادن با دورانی که در آن می‌زیسته‌اند تغییر داده‌اند، زیرا شرایط دینی و سیاسی مسلمانان در سده سوم هجری تفاوت چشمگیری با شرایطشان در سده یکم هجری داشته است. هیلند معتقد است تاریخ‌نویسان مسلمان در سده سوم هجری می‌خواستند تاریخی متمایز برای اعراب مسلمان خلق کنند که الله، محمد، و مسلمانان عرب در مرکز آن قرار داشته باشند. بنابراین، نقش غیراعراب و غیرمسلمانان را در تاریخی که نوشته‌اند کم‌رنگ کرده‌اند یا به‌کل نادیده گرفته‌اند.

در نتیجه، از منظر هیلند، روایت‌هایی مانند آنچه در ابتدای نوشته آمد این اشکال را دارند که از منظر فاتحان نوشته شده‌اند، انتزاعی و یک‌جانبه‌اند، نقش غیرمسلمانان را نادیده گرفته‌اند، و در راستای اهداف دینی و عقیدتی همان اسلامی‌اند که چند دهه یا سده پس از فتوحات شکل گرفته است. اما راهبرد هیلند برای دستیابی به روایتی دقیق‌تر از پدیده فتوحات عربی چیست؟ پاسخ او بهره‌گیری از منابع متقدم‌تر است. راهبرد هیلند در دستیابی به تصویری گسترده‌تر، قابل‌اعتمادتر، و چندجانبه از فتوحات عربی همان راهبردی است که در کتاب معروفش، «دیدن اسلام آن‌گونه که دیگران دیده‌اند»، پیش گرفته بود: توجه به منابع غیرعربی و غیراسلامی، و ترجیح منابع پیشینی بر منابع متأخر. به بیان دیگر، هیلند برای بازسازی روایت فتوحات، منابع غیرعربی و غیراسلامی منسوب به سده‌های هفتم و هشتم میلادی را — پس از بررسی‌های نقادانه که در فصل پایانی کتاب به‌اجمال به آن‌ها پرداخته شده است — بر منابع عربی و اسلامی منسوب به سده‌های نهم و دهم میلادی (سوم و چهارم هجری) ترجیح داده است، مگر در مواردی که منابع متقدم‌تر موجود نبوده‌اند



و او از منابع متأخرتر اسلامی و عربی برای پرکردن خلأ منابع استفاده کرده است. او در این کتاب روایتی از فتوحات ارائه می‌کند که نه تنها در آن کوشیده با مستندات تاریخی هم‌خوانی بیشتری داشته باشد، بلکه از منظرهای گوناگونی به این دوره پرتلاطم نگریسته تا تصویری همه‌جانبه از فتوحات عربی و فرآیند تکوین حکمرانی (یا امپراتوری) اسلامی ارائه کند.

این کتاب، چنانکه نویسنده ادعا می‌کند، برای مخاطب عام نوشته شده و خواندن آن نیازمند دانش زمینه‌ای و پیشین نیست هرچند که متخصصان نیز از آن بهره‌مند می‌شوند. کتاب حاوی جزئیات و اطلاعات فراوانی است: نام اشخاص، پادشاهان، فرماندهان، حاکمان، لشگریان، ابزارهای جنگی، خوراکی‌ها، سرزمین‌ها، شهرها، جنگ‌ها، تاریخ‌ها و سال‌ها، مدت‌زمان شهربندان‌ها، تعداد سربازان و کشته‌شدگان و اسیران، مقدار مالیات و هزینه‌ها، همراه با تصویرها و نقشه‌ها. اما همه این اطلاعات آن‌چنان در کنار هم چیده شده‌اند که متن کتاب به داستانی یکپارچه تبدیل شده که همچون مجموعه‌های نمایشی در هر فصل بخشی از ماجرای پرفراز و فرود فتوحات را تا ۷۵۰ م/ ۱۳۲ ق به تصویر می‌کشد. این سالی است که، بنا بر ادعای هیلند، اسب فتوحات عربی - اسلامی از نفس می‌افتد که البته با تغییر حکومت اسلامی از امویان به عباسیان مصادف است.

در پس جزئیاتی که در کتاب ارائه شده‌اند می‌توان خطوط کلی یافته‌های هیلند را دید. این خطوط کلی، که هیلند آن‌ها را با انبوهی از جزئیات پشتیبانی می‌کند، ناظر به بعضی از تصوراتی‌اند که معمولاً تاکنون درباره فتوحات عربی و اسلامی وجود داشته‌اند، اما نویسنده آن‌ها را به چالش می‌کشد و با ارائه داده‌هایی گسترده خواننده را به بازنگری در آن‌ها ترغیب می‌کند. مهم‌ترین تصوراتی که هیلند بررسی می‌کند و باورهای رایج را درباره‌شان به چالش می‌کشد این‌ها هستند: ماهیت مردمان عرب؛ وضعیت جنبش محمد در هنگام درگذشت او؛ انگیزه‌های عرب‌ها برای فتوحات؛ ترکیب جمعیتی و قومی و دینی فاتحان؛ واکنش‌های مغلوبان؛ نحوه حکمرانی و سیاست‌گذاری‌های فاتحان در سرزمین‌های فتح‌شده؛ و از همه مهم‌تر نقش زمینه و زمانه ظهور اسلام در پیدایش و گسترش فتوحات عربی، به‌ویژه وضعیت همسایگان عربستان یعنی «دو چشم جهان»: شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری بیزانس.

کتاب، پس از مقدمه، در هفت فصل سامان یافته که در سیر زمانی از چند سده پیش از ظهور پیامبر اسلام تا سال ۷۵۰ م/ ۱۳۲ ق مرتب شده‌اند. فصل یکم با عنوان «زمینه» تصویری از وضعیت



دو حکمرانی بزرگ جهان، شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری بیزانس، ارائه می‌کند که پس از چند سده جنگ‌های گسترده در اواخر سده ششم و اوایل سده هفتم میلادی مستهلک شده‌اند، شهرها و مردمان‌شان از میان رفته‌اند، بیماری‌هایی همچون طاعون فراگیر شده‌اند، و تقابل‌های سیاسی-مذهبی به اوج رسیده است به طوری که تقریباً همه‌جا مسیحیان متحدان بیزانسی‌ها انگاشته می‌شوند و غیرمسیحیان و یهودیان هم‌پیمانان ساسانیان شمرده می‌شوند.

در فصل دوم با عنوان «نخستین نبردها (۶۳۰-۶۴۰ م / ۹-۱۹ ق)» هیلند از عرب‌هایی می‌نویسد که در جوار ساسانیان و بیزانسی‌ها از یک سو حافظان مرزهای آن‌ها بودند و به سود متحدان‌شان در جنگ‌های نیابتی شرکت می‌کنند و از سوی دیگر گاهی به طور مستقل برای کسب غنائم یا تثبیت جایگاه خود به سرزمین‌های ساسانی و بیزانسی حمله می‌کنند. همین قبیله‌های عرب در زمانی که پیروان جنبش محمد در زمان خلفای او به سوی ساسانیان و بیزانسی‌ها یورش بردند با عرب‌های حجاز متحد شدند. این قبیله‌ها همگی مسلمان نبودند، حتی دشمنان دیرین ساسانیان یا بیزانسی‌ها نیز نبودند، بلکه به اقتضای فرهنگ دوران باستان متأخر با فاتحان عرب متحد می‌شدند تا از غنائم جنگی بی‌نصیب نمانند. البته تاریخ‌نویسان مسلمان این دسته از عرب‌ها و انگیزه‌هایشان را در آثارشان به کل نادیده گرفته‌اند تا فتوحات را فرآیندی با نیت گسترش دین الهی نشان بدهند. همچنین، تاریخ‌نویسان مسلمان رهبران دینی و سیاسی این قبیله‌های غیرحجازی را «پیامبران دروغین» نامیده‌اند تا در برابر پیامبر اسلام رنگ ببازند، و فتوحات آن‌ها را تحت نام «فتوحات اسلامی» گنجانده‌اند. به بیان دیگر، فتوحات یا یورش‌های قبیلگی فقط از سوی محمد و پیروانش آغاز نشده بود، بلکه پیش از او در نواحی مختلف در مرزهای عربستان با ساسانیان و بیزانسی‌ها از سوی دیگر رهبران-پیامبران عرب جریان داشت.

هیلند انگیزه‌های دینی فاتحان حجازی را نادیده نمی‌گیرد اما آن را تنها یکی از چندین محرک عرب‌ها برای یورش بردن به سرزمین‌های مجاورشان می‌داند. او می‌نویسد که محمد هیچ‌گاه نتوانست همه عربستان را زیر سلطه خود در بیاورد. احتمالاً قبیله‌های جنوبی عربستان در سال‌های پایانی زندگی‌اش با او هم‌پیمان شده‌اند اما قبایل شرقی هیچ‌گاه حکومت او را به رسمیت نشناختند و به اتحاد قبیلگی و شهری مدینه و مکه و طائف نپیوستند. البته این مطلب عجیب نیست زیرا صحرای «رُبْع الخالی» در میانه سرزمین‌های زیرنفوذ محمد و قبیله‌های شرقی واقع شده است. این مطلب به



این معناست که ابوبکر در جنگ‌های رده عربستان را از دیگر قبائل بازپس نگرفت بلکه برای نخستین بار بخش اعظم عربستان را فتح کرد. در حقیقت، سلطه خلفای محمد بر تمام عربستان تنها پس از حمله عرب‌ها به عراق و شام حاصل شد.

فصل سوم کتاب با عنوان «به سوی شرق و غرب (۶۴۰-۶۵۲ م / ۱۹-۳۲ ق)» درباره گسترش سرزمین‌های فتح‌شده عرب‌ها در این بازه زمانی سخن می‌گوید: از سمت شرق و شمال تا شام و عراق و ایران، در سمت غرب تا مصر و شمال آفریقا، و در سمت شمال تا قفقاز. البته همه این فتوحات گسترده با جنگ به دست نیامده بودند، بلکه بعضی از آن‌ها حاصل خیانت ساکنان بومی، یا رقابت‌های سیاسی و نظامی حکومت‌های محلی، یا حتی قراردادهای پرداخت مالیات بودند. شواهد و داده‌های هیلند در جای‌جای کتاب نشان می‌دهند که انگاره فتوحات صلح‌آمیز اسلامی چیزی بیش از تلاشی بی‌پشتوانه برای نشان‌دادن تصویری زیبا از گسترش اسلام در سرزمین‌های فتح‌شده نیست. فتوحات عربی و اسلامی مانند هر جنگ دیگری پر از جنایات از سوی طرف‌های درگیر بوده است. اما شرایط برای فاتحان عرب به‌نحوی پیش رفت که تلفات جنگی آن‌ها در قیاس با جنگ‌های مشابه بسیار کمتر بود و همین مطلب پیشروی آن‌ها را سرعت داد. برخلاف باور رایج، که می‌گوید فتوحات با هدف هدایت و نجات مردمان سرزمین‌های فتح‌شده یا گسترش اسلام انجام می‌شده، فاتحان عرب و مسلمان معمولاً در پی تغییر دین مردم در سرزمین‌های فتح‌شده نبودند، بلکه به دنبال سلطه بر آن‌ها و دریافت خراج و جزیه بودند. بنابراین، اگر مقاومتی در برابرشان صورت نمی‌گرفت، علاقه‌ای به تخریب شهرها و مزارع و منابع درآمد محلی نداشتند، زیرا در این صورت درآمدهای آتی خود را از بین می‌بردند. آنان ترجیح می‌دادند فتوحات را تا حد ممکن با قراردادهای پرداخت مالیات همراه کنند. در مواردی حتی پس از دریافت اموال و فلزات گرانبهای سرزمین‌های فتح‌شده آن‌جا را برای مدتی نسبتاً طولانی ترک می‌کردند. گاهی نیز بعضی حکومت‌های محلی با عرب‌ها همراه می‌شدند تا هم شأن سیاسی و اجتماعی خود و جان و مال مردم را حفظ کنند و هم از غنائم فتوحات در نبردهای آینده بهره‌مند شوند.

فصل چهارم کتاب با عنوان «یورش برای قسطنطنیه (۶۵۲-۶۸۵ م / ۳۲-۶۶ ق)» به تلاش‌های نافرجام عرب‌ها برای فتح قسطنطنیه می‌پردازد. شکست عرب‌های مسلمان در نخستین یورش از دریا برای فتح قسطنطنیه ناشی از خوش‌اقبال بی‌زانشی‌ها بود زیرا طوفان بسیاری از کشتی‌های



عرب‌های مهاجم را در سال ۶۵۴ میلادی درهم شکست. شکست عرب‌ها در آن سال، یعنی آخرین سال حکومت عثمان، خلیفه سوم، اعتبار او را به شدت خدشه‌دار کرد و به یکی از علت‌های شورش مردم علیه او تبدیل شد. هیلند در این فصل به نبردهایی که هم‌زمان در چند جبهه دیگر در حال انجام بودند نیز می‌پردازد، از جمله نبردها در شمال و شمال شرق و شرق و جنوب شرق ایران، قفقاز، و شمال افریقا. هیلند در این فصل، بخشی جداگانه به معاویه و حکومت و دین و تصویر او در میان مردم اختصاص داده و بر پایه بعضی منابع چهره‌ای از او به تصویر می‌کشد که با باورهای متداول تفاوت دارد. مثلاً اشاره می‌کند که او در رابطه با پیروان ادیان دیگر روادار بوده، ارتباط بسیار نزدیکی با مسیحیان داشته و از نخبگان آن‌ها در حکمرانی و امور اداری و مالی بهره می‌برده و همین موضوع باعث قدرت‌گرفتن حکومت او در شام شد.

فصل پنجم، «جهشی بزرگ به پیش (۶۸۵-۷۱۵ م / ۶۶-۹۷ ق)»، به گسترش سرزمین‌های فتح‌شده از کرانه‌های هند در شرق تا اندلس در اسپانیای کنونی می‌پردازد. اما در همین سال‌ها فرآیند مسلمان‌شدن غیرعرب‌ها نیز شدت می‌گیرد. تا پیش از این دوره، اسلام فقط دین عرب‌ها بود. عرب‌ها علاقه‌ای به مسلمان‌کردن مردمان سرزمین‌های فتح‌شده نداشتند، زیرا آن‌چه مهم بود مالیاتی بود که مغلوبان می‌پرداختند و اسلام آوردن آن‌ها هم از لحاظ بالارفتن شأن اجتماعی‌شان و هم از لحاظ پایین آمدن پرداخت‌های مالیاتی‌شان به ضرر فاتحان عرب بود. اما اندک‌اندک این وضعیت با اختلاط بیشتر میان عرب‌های فاتح و مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان مغلوب از میان رفت. از سوی دیگر، خلفای اموی نیاز به دینی حکومتی داشتند که همه را در سرزمین‌های متنوع فتح‌شده زیر چتر خود در بیاورد و اسلام نقش این دین فراگیر را برای آن‌ها ایفا می‌کرد.

فصل ششم با عنوان «بازسازی و شورش (۷۱۵-۷۵۰ م / ۹۷-۱۳۲ ق)» گزارشی از شورش‌هایی ارائه می‌کند که در مناطق مختلف در سرزمین‌های فتح‌شده روی دادند: از ماوراءالنهر تا خراسان و قفقاز و افریقا. این شورش‌ها همگی از سوی مغلوبان و غیرمسلمانان نبودند، بلکه تغییر سیاست‌های حکومت اسلامی در نحوه دریافت مالیات از مسلمانان نیز یکی از علت‌های شورش بود. تا پیش از این دوران، تعداد غیرمسلمانان آن‌قدر زیاد بود که مالیاتی که می‌پرداختند کفاف هزینه‌های سرسام‌آور جنگ‌های حکومت اسلامی را می‌داد، اما مسلمان‌شدن بسیاری از مغلوبان باعث کاهش مالیات‌ها شد، به نحوی که حکومت اسلامی مجبور شد از مسلمانان هم مالیات بگیرد.



در میان این شورش‌ها که در نهایت به سقوط حکومت اموی منجر شد نقش دو گروه پررنگ‌تر است: علویان و خوارج. شیعیان علوی در شرق ایران پایگاه‌های اجتماعی گسترده‌ای یافتند و خوارج در شمال آفریقا قدرت گرفتند.

فصل هفتم، «تشکیل تمدن اسلامی»، به این مطلب می‌پردازد که حکومت یک‌پارچه و قدرت‌مند اسلامی دیرزمانی نپایید و پس از دورانِ اوجِ حکومتِ عباسیان حکومت‌های محلی به‌سرعت قدرت گرفتند و در عمل حکومت اسلامی از یک امپراتوری بزرگ به مجموعه‌ای از سرزمین‌های مشترک‌المنافع تبدیل شد. هیلند در این فصل به نقش غیرمسلمانان و غیرعرب‌ها در شکل‌گیری تمدن اسلامی نیز می‌پردازد.

در نهایت می‌توان گفت هیلند این اثر را با این رویکرد نوشته است که منابع مکتوبِ غیرعربی و غیراسلامیِ برجامانده از سده‌های هفتم و هشتم میلادی از یک سو بازتاب‌دهندهٔ گزارش‌هایی از شاهدانِ عینی وقایع بوده‌اند یا با واسطه‌های بسیار اندکی به شاهدانِ عینی رویدادها دسترسی داشته‌اند، و از سوی دیگر برداشت متفاوتی از فتوحات عربی داشته‌اند. نتیجهٔ این رویکرد روایتی از فتوحات عربی است که از نگاه «مغلوبان» است نه از نگاه «فاتحان»، و برداشتی مطابق با تصورات «دوران باستان متأخر» از پدیدهٔ فتوحات و جنگ‌ها دارد نه برداشتی ساخته‌شده در «دوران حکمرانی تثبیت‌شدهٔ مسلمانان».

در این میان، این پرسش خودنمایی می‌کند که «چرا این منابع متقدم‌تر پیش از این مورد توجه قرار نگرفته‌اند؟» پاسخ هیلند این است که بیشتر این منابع به‌دست مسیحیان و به زبانی غیر از عربی نگاشته شده‌اند. این دو مطلب باعث می‌شده‌اند که مورخان مسلمان آن‌ها را پر از پیش‌داوری‌های دینی یا اطلاعات نادرست بدانند و آن‌ها را در روایت‌های خود به کار نگیرند. اما هیلند از همهٔ این منابع، چه عربی و اسلامی و چه غیرعربی و غیراسلامی، استفاده می‌کند. بنا بر دیدگاه هیلند، این تصور نادرست است که مجموعه‌ای از منابع را باید کاملاً کنار گذاشت زیرا هر دو گروه، چه مسلمانان و چه غیرمسلمانان، در یک جهان زندگی می‌کرده‌اند و حتی آثار یکدیگر را می‌خوانده‌اند. بنابراین، استفاده از مجموعهٔ این منابع در کنار هم می‌تواند توصیفی همه‌جانبه از فتوحات عربی به‌دست بدهد.

